

نگاهی به "جایگاه قهر در انقلاب پرولتری" مندرج در حقیقت ۳۲

این نوشته کوتاه برخورداری انتقادی به شیوه تاریخنگاری سربداران و فهم آنها از قهر در انقلاب ایران است که بر متن "سخنرانی مریم جزایری در اتاق پالتاکی اتحاد سوسیالیستها است که در تاریخ ۱۹ بهمن ۱۳۸۵ ایراد" گردیده و به مناسبت ۲۵مین سالگرد قیام آمل در نشریه حقیقت ۳۲ بچاپ رسیده است، انجام گرفته است.

حقیقت اینست که مدتها بود که درصدد نوشتن نقدی بر کتاب "پرنده نوپرواز" سربداران بودم، ولی بدلیلی فرصت آنرا نیافتم، بدین سان فکر کردم حالا که فرصتی ایجاد شده و سربداران نگاهی دوباره و کمی دیگرگونه (البته بدون نقد به آنچه که در کتاب پرنده نوپرواز آمده است)، به قیام سربداران در سخنرانی پالتاکی ایراد کرده اند، بدنیت ببینیم که چه درسهایی می توان از این حرکت گرفت و چگونه می شود برپایه آن تجربیات، آینده را رقم زد؟

اگر از ارج گذاری از قهرمانی ها و از خود گذشتگی های سربداران بگذریم، بایستی دید که نکات ضعف و قوت آنها چه بود، چه بایستی می کردند که نکردند و چه نبایستی می کردند که کردند؟ البته این تنها وظیفه سربداران نیست، بلکه هرکسی که قلبش برای انقلاب پرولتری می طپد بایستی به آن بپردازد، خارج از این که این عمل مورد علاقه اش باشد یا نباشد، چرا که از میان این پیچ و خم ها است که می توان بر نارسایی ها پیروز شده و راههای پرپیچ و خم انقلاب را یافت

اما برای برخورد به نارسایی ها بایستی تاریخ واقعی را بروشی دیالکتیکی مورد کنکاش قرار داده و از برخوردهای خودمركزبینانه و تحلیل های بی محتوا دوری جست. متاسفانه سخنران سربداران بنای بحث خود را بر تحریف و عام گویی های بی ربط قرار داده است تا بتواند نتایج مطلوب را از آنرا بیرون بکشد. ایشان در همان آغاز می گوید: " این قیام چهاربند جمهوری اسلامی را لرزاند بطوری که خمینی ... آیا برآستی اینگونه بود؟ قیامی که در یک شهر کوچک بمدت چندین ساعت در جریان بود می توانست چهاربند جمهوری اسلامی را بلرزاند؟ این تفکر سربداران ریشه در تفکرات بغایت انحرافی سربداران دارد که گویا امروز به آنها نقد نموده است. این نشان می دهد که داستان سرایی های نقد از تفکرات گذشته چه سست پایه است. برپایه گفتار خمینی، رفسنجانی و احمدی نژاد در مورد این واقعه، نمی توان منکر این واقعیت شد که انقلاب از قیام شهری نمی گذرد، اینرا من نمی گویم، این حرف خود سربداران است. به باور من می توان در این جملات رسوبات تفکرات گذشته سربداران را مشاهده کرد. آری نقد نارسایی ها آسان نیست. یعنی گسست سربداران از گذشته همه جانبه نبوده و اساسا بر روی کاغذ است و تا تبدیل به یک درک دیالکتیکی فاصله دارد.

یا سربداران معتقد است که راه انقلاب ایران مبارزه مسلحانه درازمدت توده ای است و یا اینکه "چهاربند جمهوری اسلامی" را می توان با قیام در یک شهر کوچک بلرزاند در آورد؟

سخنران در ضمن برای اینکه بتواند آن قیام را به انقلاب پرولتری بچسباند کمی پائین تر می گوید: "مبارزه طبقاتی خونین است و انقلاب پرولتری بدون قهر، امکان ندارد. و منظور از قهر هر قهر یا خشونت نیست. منظور از قهر عملیات قهرآمیز یک گروه یا یک رزمنده نیست. منظور جنگ است. جنگی که بطور آگاهانه نقشه ریزی می شود. سازمان می یابد و تحت رهبری حزب سیاسی طبقه کارگر بسوی درهم شکستن ماشین دولتی پیشروی می کند."

بسیار خوب، بیان این جملات شمس المن القمر برای چه بیان می شود، آیا اگر از این جملات فاکتور گرفته می شد، گناهی کبیره مرتکب شده بودیم، نه درست که این سخنرانی درباره "جایگاه قهر در انقلاب پرولتری" است، اما بحث عام یا بایستی زمینه توضیح مشخص را آماده کند و یا بایستی از آن صرفنظر کرد..

پس بیان این مطلب به چه خاطر است؟ اگر تمامی مقاله (سخنرانی) را بخوانیم آنگاه متوجه می شویم که این حرفهای عام به چه کاری می آید و سربداران به چه منظوری کلاس درس خود را گشوده است و آنهم به این خاطر که ثابت کند که گویا قیام سربداران جنگ آگاهانه طبقه کارگر برای درهم شکستن ماشین دولتی بوده است، آیا این واقعیت دارد؟ من بازهم به این موضوع بازخواهم گشت و نشان خواهم داد که قیام سربداران باهمه قهرمانی ها، نه در خدمت انقلاب پرولتری، آنگونه که می خواهند بما بقبولانند، که متاسفانه در چارچوب دعوای درونی جمهوری اسلامی بوده است. اینکه می شود از نقاط ضعف آن آموخت، ما را نباید به این اشتباه بیندازد که چون این عناصر کمونیست بودند و سربداران یک سازمان کمونیستی، پس عمل آنها هم عملی کمونیستی بوده است، آری سربداران از بخشی از ضعف های گذشته گسست کرد، اما نتوانست آنرا به سطح یک نقد همه جانبه و دیالکتیکی گسترش دهد و از اینجاست که نشانه های همان گذشته انحرافی را در این سخنرانی سر بیرون می آورد.

آنها بجای نقدی دیالکتیکی و انقلابی، جای بنی صدر را با مجاهدین عوض می کنند و حقیقت را در مورد اهداف این قیام با بحث ها و نقل قولهای بی ربط، درز می گیرند، آنها می گویند: " مائو در شش اثر نظامی بر نکته مهمی انگشت می گذارد. او در جمع بندی از شکست قیامهای شهری گوناگونی که حزب کمونیست چین در دهه ۲۰ و سالهای اول دهه ۳۰ میلادی سازمان داد، اتخاذ آن استراتژی و تمایل به کسب پیروزی سریع را به پر بها دادن به نقش نیروهای بورژوا در انقلاب ربط می دهد. ما شاهد چنین تمایلاتی در اتحادیه کمونیستها هم بودیم. انتظار کسب پیروزی سریع، ربط داشت به بهائی که سربداران به دیگر نیروهای طبقاتی چون مجاهدین در گسترش قیام در دیگر شهرها و مناطق، می داد. ولی این نیروهای بورژوائی اصولا دارای هدف سیاسی درهم شکستن دولت کهن نیستند که بخواهند مطابق بر الزامات آن توده ها را به میدان جنگ با نظام حاکم بکشانند. کما اینکه دیدیم در میان حیرت پایه های خود درست در مقطع شصت دست به عقب نشینی استراتژیک زدند با این توجیه که اول باید امپریالیستها را قانع کنند تا بتوانند دست به تصرف قدرت بزنند!" (تاکید از من است) قطعاً اگر رفیق مائو زنده بود می گفت من مائوئیست نیستم !

اینکه سربداران تصور می کرد پایگاه نظامی مجاهدین در خدمت بنی صدر قرار خواهد گرفت، ربطی به این موضوع ندارد که قیام سربداران، عکس العمل آنها در مقابل کودتای خمینی علیه آقای رئیس جمهور بود. برای گسست از گذشته بایستی بوضوح این اشتباهات فاحش و عقب مانده را پیش روی توده های انقلابی گذاشت، بایستی به آنها گفت که بورژوازی ملی سرابی بیش نیست و اتحادیه بخاطر این تصور واهی بدنبال بنی صدر افتاد، در جنگ ایران و عراق نیروهای خویش را به جبهه های جنگ فرستاد و ... این است راه گسست و نه قلب واقعیت و سرپوش گذاشتن بر روی اشتباهات. آنان در این تحریفات تا آنجائی پیش می روند که قیام سربداران را مهم تر از قیام بهمن می دانند. به این جملات توجه کنید:

" مهمترین درس نظامی قیام ۲۲ بهمن برای کمونیستها درس منفی آن است." و حالا توجه کنید فرق این قیام با قیام سربداران چه بوده است: " اتحادیه کمونیستهای ایران قیام ۵ بهمن را هم بر پایه همین جمع بندی سازماندهی کرد. اما در اینجا یک فرق کیفی میان قیام ۵ بهمن و ۲۲ بهمن است به این معنا که ۵

بهمن را یک نیروی کمونیستی آگاهانه و نقشه مند سازماندهی کرد و به اجرا گذاشت." آری این قیام را یک نیروی کمونیستی سازماندهی کرده بود، ولی برای رسیدن به کدام اهداف؟ برای بقدرت رساندن دوباره بنی صدر! غیر از این است؟ اما شاید در اینجا نیز بتوان گفت درس سیاسی قیام سربداران برای کمونیستها درس منفی آن بود.

حال بایستی دید که مشخصه های حرکت سربداران کدام بود و علل شکست چه و چگونه می توانست در یک بستر انقلابی قرارگیرد؟ با هم دوباره قطعه ای را می خوانیم، و کم کم جلو می رویم، می خوانیم: " حرکت سربداران دو مشخصه اصلی داشت. یکم اینکه اتحادیه کمونیستها با این حرکت در واقع پرچم کمونیستها و طبقه کارگر را به میدان آورد و به جامعه اعلام کرد که در آن مقطع حساس از زور آزمائی میان انقلاب و ضد انقلاب این کمونیستها هستند که می توانند مسئولیت رهبری توده های خلق را بر دوش بگیرند. دوم اینکه طبقات استثمارگر حاکم، ارتش و اسلحه و نقشه جنگی خود را دارند و قدرت سیاسی خود را با کمک اینها حفظ می کنند. طبقه کارگر هم باید ارتش و اسلحه و نقشه جنگی خود را داشته باشد و بقیه خلق را نیز در این راه متحد کند." حالا که با این وضوح معلوم شد چگونه می شود پرچم کمونیستها و طبقه کارگر را به میدان آورد و بچه علت بایستی طبقه کارگر ارتش و اسلحه و نقشه جنگی خود را داشته باشد، می توانیم به علت شکست بپردازیم:

" اما این حرکت شکست خورد و علت عمده اش آن بود که در چارچوب "استراتژی قیام شهری و پیروزی سریع" پیش رفت. مارکس هشدار داده است که قهر را باید بطور علمی سازمان داد. استراتژی قیام شهری و پیروزی سریع سربداران در تضاد با تحلیل علمی از خصلت جامعه و روش حل این مسئله بود. طرح قیام که ابتدا قرار بود در تابستان از محله فلاح تهران آغاز شود و بعد به آمل منتقل شد متکی بر این پیش بینی بود که با زدن جرقه قیام، حریق جنگ انقلابی بسرعت گسترش خواهد یافت. قیام آمل با تاخیراتی عملی شد. قهرمانانه و طبق نقشه هم عملی شد. اما این جرقه به حریق یاد شده تبدیل نشد. مسلما شرایط عینی نامساعد مانند افت روحیه انقلابی مردم در فاصله تابستان تا بهمن ۶۰ و سرکوبگری وحشیانه رژیم و موفقیت آن در یکدست کردن خود همه در این شکست تاثیر داشتند. " (تاکید از من است) ، زیرا: " قیام آمل تخطی از این رهنمود نظامی مائو بود که: « تو بروش خود بجنگ و من بروش خود». چنانچه قیام آمل بصورت یک عملیات زود فرجام تعرضی در چارچوب استراتژی جنگ درازمدت عملی می شد مطمئنا موفقیت بزرگی بود." آری اگر چنین و چنان می شد، بسیاری چیزهای دیگر هم می توانست اتفاق بیفتد، اما حتما "انقلاب مسیر دیگری را" نمی پیمود. این یک تفکر کودکانه است اگر تصور شود چنانچه سربداران بگونه ای درست عمل می کردند وحتا اگر اهداف درستی را پیش رو داشتند و از شیوه جنگ پارتیزانی استفاده می کردند، انقلاب راه دیگری را می پیمود. اینها بستگی به بسیاری از فاکتورها دارد و چون معادله یک مجهولی قابل حل نیستند. احتمالا اگر سربداران از شیوه درست جنگی منطبق با شرایط ایران پیروی می کرد، هم قطعا نیروی کمتری از کادرهای برجسته خویش را زیر ضرب می برد و هم احیانا می توانست در جریان عمل از گذشته خویش گسستی انقلابی بنماید، دنباله روی از بورژوازی را به کناری نهد و درصدد یافتن راههای کاری تری برای پیشبرد مبارزه انقلابی بیفتد. این احتیاجی به نقل قول های طولانی از مائو و دیگر انقلابیون ندارد، بلکه احتیاج به روحی انقلابی دارد..

اینکه از دیگر انقلابات می توان آموخت مورد مشاجره هیچ نیرویی نیست، اشکال آنجا ایجاد می شود که این نقل قولها را برای کپی برداری مورد استفاده قرار دهیم، کاری که سربداران چپ و راست انجام می دهد، و از همه بدتر، مخلوط کردن شیوه های جنگی انقلابات دیگر است. به این می گویند نفهمیدن علم

انقلاب، وگر نه دنباله روی سربرداران از بنی صدر چه ربطی به انقلاب چین دارد که بایستی یک نقل قول از مائو بیابیم که "انتظار کسب پیروزی سریع، ... پربها دادن به نقش نیروهای بورژوا در انقلاب" است، سربرداران بجای این داستان سرایی ها اگر تعمقی در اوضاع اقتصادی - اجتماعی جامعه کرده و بجای نقل قول به جامعه ایران مراجعه می کردند، با چراغ پیه سوز خویش بدنبال بورژوازی "ملی" (بنی صدر) روان نمی شدند.

برای اینکه تنها به قاضی نرفته باشم اینجا چند نقل قول از نوشته های سربرداران می آورم:
"کودتای خائنانه خمینی باموج ترور و کشتاری که باخود آورد آخرین دستاوردهای انقلاب بهمین را مورد تعرض قرار داده،..."، "تضاد مردم ما با حکومت جمهوری اسلامی، با این کودتا به درجه ای رسید که دیگر جایی برای مبارزه مسالمت آمیز باقی نگذاشت." و "جنش انقلابی و کمونیستی ایران میبایست به این حرکت خائنانه جواب در خور دهد." (تاکیدها از من است)

از: "سربرداران و سلطنت سیاه خمینی، حقیقت شماره ۱۵۷، ۱۹ فروردین ۱۳۶۱

همه می دانیم که این جواب درخور، "قیام سربرداران" در آمل بود.

حال با نگاهی به یک نوشته دیگر بوضوح تفکرات عقب مانده سربرداران را ملاحظه می کنیم:

"خارج شدن آخرین بقایای بورژوازی ملی از قدرت، یعنی جناح بنی صدر، و پیوستن خرده بورژوازی سنتی در قدرت به بورژوا - فئودال های متحد بگرد حزب جمهوری اسلامی به لغو بقایای دمکراسی که بصورت آزادیهای محدود برای بورژوازی ملی و خرده بورژوازی و محدودتر برای کارگران و دهقانان و نیروهای سیاسی متعلق و منتسب به آنان بود، منجر گردید." از مقاله: طبقه کارگر، انقلاب دمکراتیک و مبارزه برای قدرت سیاسی، حقیقت شماره ۱۴۵ و ۱۴۶، آبان ۱۳۶۰ (تاکید از من است)
همان گونه که بروشنی می بینیم، قیام سربرداران فقط و فقط برای جلوگیری از "کودتا" و نجات بورژوازی ملی و در نتیجه جلوگیری از "یکدست شدن" دولت جمهوری اسلامی و یا بقول سربرداران "پیوستن خرده بورژوازی سنتی در قدرت به بورژوا - فئودال های متحد بگرد حزب جمهوری اسلامی..." بود و نه چیز دیگر.

آری! این همان بورژوازی ملی است که رهبران شوراهای ترکمن صحرا را سربه نیست کرده و آن شوراهای را سرکوب نمود، دانشگاهها را از عناصر انقلابی و کمونیست تصفیه نمود و برسر زنان روسری کرد تا اشعه ای از سر آنان بیرون نیاید (از سخنان نغز بورژوازی ملی! سربرداران) و قرار بر آن داشت که تاسرکوبی جنبش کردستان چکمه هایش را از پا بیرون نیاورد، که مورد غضب رهبر انقلاب اسلامی قرار گرفت و "بورژوازی ملی اش را" در چمدان خود قرار داده و با یک "پرواز تاریخی" فرار را برقرار ترجیح داد.

و اما در مورد کم اهمیت دادن به دهقانان نیز نظرات آنها آنچنان خیال پردازانه است که انسان از این همه دانش سیاسی شگفت زده می شود. آنها تصور می کنند چنانچه اتحادیه در عمر کوتاهش به بسیج دهقانان توجه کافی می کرد، ارتجاع نمی توانست از این نیرو برای سرکوب سربرداران سود جوید. اگر اتحادیه نتواند این موضوع را آویزه گوش خود کند که دهقانان (البته نه فرد دهقان) در مبارزه مسلحانه طولانی و تنها آن زمان که احساس کنند نیروی انقلابی می تواند ضربات کاری به ارتجاع وارد کند و در واقع به یک نیروی نظامی کاری تبدیل شود، جذب نیروی انقلابی می شوند، در حرکت بعدی قربانی درک سفیهانه خویش خواهد شد. آری هر نیروی انقلابی که تصور می کند انقلاب ایران انقلابی مسلحانه و طولانی است که نیروی دشمن را می تواند در نبردی فرسایشی و آزادسازی مناطق نابود نماید، بایستی به

دهقانان اهمیت لازم را بدهد، اگر نیرویی درصدد ایجاد ارتش خلق است، بایستی بداند که پایگاه عمده انقلاب در روستا قرار دارد، این بی احترامی به طبقه کارگر نیست، بلکه هموارکردن راه برای بدست گرفتن قدرت دولتی توسط طبقه کارگر است. و درضمن پربها دادن به دهقانان نیست، بلکه این از آنجاست که روستا جایگاه تشکیل ارتش خلق است. من خوانندگان را به اسناد با ارزش چفخا(ارخا) در این مورد مراجعه می دهم. (بخشی از این اسناد را می توان از طریق الکترونیکی از سازمان فعالین جنبش نوین کمونیستی دریافت کرد. (janganal_new@yahoo.com)

حال وقتی سخنگو می خواهد سخنان خویش را جمعبندی کند، البته که سری هم به حرکت سیاهکل می زند و بعد از آنکه آنرا به سطح مرزبندی با رفرمیسم حزب توده تنزل داد، البته بدون اینکه از عمل انقلابی رفقا(قهر انقلابی که اتفاقا مورد بحث است) حرفی بمیان بیاورد، "تفاوت های کیفی و کمی زیادی میان سربداران و حرکت سیاهکل" می یابد و به این نتیجه می رسد که "سیاهکل فوراً سرکوب شد و آن رفقا قادر به سازماندهی درگیری نظامی مهمی نشدند." این کشف جدید سربداران را به شیوه ای واقعی و دور از جنجالهای خود مرکز بینانه و برای ارائه به جنبش انقلابی، هم در مقدمه کتاب رفیق احمدزاده می یابیم و هم در جمع بندی یکساله رفیق حمید اشرف، پس بیان آن برای چه منظوری است؟ در ادامه می بینیم که این اهداف روشن بیان می شوند و آنهم این که "هدف سربداران از آغاز مبارزه مسلحانه، سازمان دادن ارتش و برای هدف کسب قدرت سیاسی بود. در حالیکه هدف سیاهکل و چریکهای فدائی انجام عملیات مسلحانه تبلیغی بود." بالاخره معلوم نمی شود که سربداران درصدد ایجاد ارتش خلق بوده اند و یا قیامهای شهری را مد نظر خویش داشتند، تا آنجائی از اسناد سربداران برمی آید، هم این و هم آن بوده است. پس این حرف بی ربط، فقط تعریف از خود را مدنظر دارد، چرا که این مقایسه بی معنی و جهت دار برای کوچک کردن دیگران و بزرگ کردن خویش است. بقول برشت "کسی که به آفتاب پشت می کند، تنها سایه را می بیند" ما درک می کنیم که ناراحتی اتحادیه از چیست و آنهم این که سیاهکل به سمبل مبارزه در ایران تبدیل شده است و حرکت سربداران نه.

البته این درست است که سیاهکل در مقایسه به قیام سربداران حرکت نظامی مهمی نبود، اما اتحادیه یک چیز را بعد به فراموشی می سپارد، آنهم این که مبارزه آن رفقا ۸ سال ادامه یافت و در بطن خود کمونیستهای بیشماری را تربیت کرد و برجانبش انقلابی ایران تاثیرات غیرقابل انکاری برجای گذاشت و در قیام توده ای بهمن در صدای توده های میلیونی طنین افکن شد که "ایران را سراسر سیاهکل می کنیم" و "فدائی، فدائی تو افتخار مائی"، و زیر پرچم این سازمان شوراهای ترکمن صحرا سازماندهی شد، در کردستان تا قبل از خیانت رهبران ارتجاعی جدید سازمان چریکهای فدائی، بزرگترین سازمان غیربومی در کردستان بود و پس قیام سیاهکل ادامه خویش را در مبارزه ۸ ساله سازمان چریکهای فدائی خلق ایران یافت، یعنی به سخنی دیگر شکست سیاهکل شکستی تاکتیکی بود، اما حرکت سربداران بشدت سرکوب شد و از آن تعداد انگشت شماری باقی ماندند که اتفاقاً اینها نیز نه تنها نتوانستند حرکت مهمی در پهنه ایران به انجام رسانند، بلکه مجبور به تعطیل این مبارزه شدند که تا امروز نیز ادامه دارد، اینکه سربداران متعاقب آن، از بخشی از گذشته انحرافی خود نظراً گسست کردند، نباید به شیوه ای غیرواقعی و بیش از اندازه بزرگ تلقی شود. مثلاً اینکه: "در حالیکه هدف سیاهکل و چریکهای فدائی انجام عملیات مسلحانه تبلیغی بود. علیرغم گرایشات گوناگونی که در سازمان چریکهای فدائی خلق وجود داشت، می توان گفت تقریباً همگی آن رفقا معتقد بودند که رسالت چریک شکستن ذهنیت مردم در مورد ضعف خود و قدرت رژیم است. البته از نظر نباید دور داشت که در میان طیف فدائیان گرایشات مختلف بود. از نظر سیاسی یک گرایش، مبارزه

چریکهای فدائی خلق را به ابزار مبارزه علیه "دیکتاتوری شاه" تنزل داده بود. رفقای ارتش رهائی بخش (آرخا) تحت رهبری رفقای چون حرمتی پور و صبوری معتقد به سازمان دادن ارتش خلق بودند. اتفاقاً همزمان با سربداران در سال ۶۰ تلاش کردند مبارزه مسلحانه را در شمال آغاز کنند که متأسفانه قبل از شروع ضربه مهلک خوردند." (تاکید از من است) - در شماره ۳۳ حقیقت این اشتباه تصحیح شده است.

در این بخش سعی شده است که با قلب واقعیت موضع خود را مستحکم نمایند. آیا می شود سال ۶۰ را با سال ۴۹ مقایسه کرد؟ قطعاً نه، مقایسه سال ۴۹ که سکوت و سکون همه جا را فراگرفته بود با سال ۶۰ که توده ها از یک قیام توده ای گذشته بودند، اگر از روی ناآگاهی نباشد، یک تقلب تاریخی است. کتاب رفیق پویان بروشنی اوضاع آنروز ایران را تشریح می کند و برای برون رفت از این وضعیت مراحل اولیه مبارزه را تصویر می کند و کتاب رفیق مسعود احمدزاده نظرات آن رفقا را همه جانبه و بروشنی برشته تحریر در می آورد. تمامی بحث کتاب اخیر که برسر تسخیر قدرت دولتی است، بفراموشی سپرده می شود و داستانهای من درآوردی گرایشات مختلفی که همگی "شکستن نهیت مردم درمورد ضعف خود و قدرت رژیم" را هدف خویش قرار داده بودند و "از نظر سیاسی یک گرایش، مبارزه چریکهای فدائی خلق را به ابزار مبارزه علیه "دیکتاتوری شاه" تنزل داده بود" بجای آن می نشیند. من برای روشن شدن مطلب، یک بخش از کتاب رفیق مسعود را می آورم، تا نشان دهم که این داستان هم ساختگی است :

" جنبش کمونیستی اگر قرار است رهبری مبارزه ضدامپریالیستی خلق را به عهده بگیرد، اگر قرار است به پیشاهنگ واقعی توده ها مبدل گردد، باید خطر کند. باید در نظر و عمل یک پاسخ مشخص به مسئله تعویض قدرت حاکمه امپریالیستی و واگذاری قدرت به استثمارشدگان بدهد. اگر پیشاهنگی مارکسیست-لنینیستها در این مبارزه مسلحانه طولانی نتواند رهبری پرولتری انقلابی را در این مبارزه تضمین کند، هیچ چیز دیگر هم نمی تواند.

اصلاً شهری که در ایران بطور مشخص برای فعالیت وسیع چریک شهری مناسب باشد تهران است. چندین شهر بزرگ دیگر چون اصفهان و تبریز و مشهد و غیره، بطور نسبی و تا اندازه ای محدود مناسبند. با توجه به این نکات و با توجه به اینکه جنبه تبلیغی و سیاسی مبارزه مسلحانه در آغاز، جنبه اساسی و تعیین کننده آنرا تشکیل می دهد و جنبه نظامی آن جنبه فرعی مبارزه را تشکیل می دهد. و بدین ترتیب مبارزه مسلحانه باید تاثیر سراسری بر تمام خلق ما داشته باشد. و از آنجا که سازماندهی متشکل تر و وسیع تر مبارزه مسلحانه و ایجاد همکاری بین گروههای مبارز نیز مسئله ای مبرم می باشد، وجود کار سیاسی-نظامی در شهرهای بزرگ و به ویژه در تهران، به عنوان محل تقاطع کانالهای ارتباطی کشور و مراکز اقتصادی و تولیدی مهم کشور و به عنوان مراکز فعال ارتباط گروههای مبارز در سراسر امری تعیین کننده است. اما باید توجه داشت که دشمن با تمام نیرو و امکان و با هر چه که در قدرت دارد سعی خواهد کرد این مبارزه را سرکوب کند. این است که جنبه نظامی مبارزه مسلحانه به طور روزافزونی اهمیت کسب خواهد کرد و هم اینکه چنین بشود، خروج به روستاها و کشاندن عرصه عمده مبارزه به روستاها امری تعیین کننده می گردد." (تاکیدها از من است)

امروز دیگر همه می دانند که نظراتی که بعدها با نام بیژن جزنی به سازمان حاکم گردید، نتیجه ضربات متعددی بود که به ستون فقرات سازمان وارد آمد، درعین حال رفقای که در جنبش توده ای سال ۵۷ با تکیه به همان نظرات اولیه سازمان شرکت کردند، نشان دادند که از کدام ایده های انقلابی متأثر بودند. نظرات بیژن جزنی بعدها سکوی پرش رهبری ارتجاعی جدید سازمان چریکهای فدائی خلق ایران به دامان حزب توده شد و خود را در خدمت ضدانقلاب جدید قرار داد. متأسفانه بیژن جزنی با شیوه ای غیرسیاسی

به نوشتن مقاله با نام دیگر رفقا مبادرت ورزید، تا بتواند موضع مستحکم تری با نظرات انقلابی سازمان که اکنون با نام رفیق احمدزاده عجین شده بود، کسب نماید، او حتی زمانی که به این نظرات برخورد می کند از نام اثر رفیق احمدزاده خودداری ورزیده و در پرده، اول برداشتهای خود را به آن نسبت داده و سپس به "نقد" آن می نشیند. مثلاً نگاه کنید به نظرات آوانتاریستی جزئی در مورد شرایط عینی انقلاب. و حالا در مورد مساله رویونیسم، بگذارید نادرستی این گفته را هم با یک نقل قول از رفیق احمدزاده بوضوح نشان دهم " اگر در همین ایام مرزبندی بین مارکسیسم- لنینیسم از یکطرف، و رویونیسم و اپورتونیسم از طرف دیگر، در یک مقیاس بین‌المللی شکل نگرفته بود، شاید سلب اعتماد از حزب توده در آغاز تا حدودی موجب سلب اعتماد از کمونیسم هم شده بود. اما اینک به نظر می‌رسد که مقام مارکسیسم- لنینیسم واقعی خالی است و باید پر شود. پس مارکسیسم- لنینیسم انقلابی، به مثابه تئوری انقلاب، تنها ملجاء پیگیرترین انقلابیون شد. بدین ترتیب اقبالی وسیع و چشمگیر از جانب روشنفکران انقلابی به مارکسیسم- لنینیسم، که حالا با نام و اندیشه‌های رفیق مائو عجین شده است، مشاهده می‌شود. بدین ترتیب در جریان مبادله و نشر آثار کمونیستی و بخصوص آثار مائو، محافل و گروههای کمونیستی به وجود می‌آمدند. تحت تاثیر تجربیات انقلابی و جنگهای توده‌ای، گرایش (نظری) به مبارزه مسلحانه توده‌ای روز به روز بیشتر می‌شود." و البته برای به درازا نکشیدن این نوشته، خوانندگان را به کتاب با ارزش رفیق علیرضا نابدل با نام "آذربایجان و مساله ملی" نیز رجوع می‌دهم.

فقط در پایان به یک نکته دیگر هم نگاهی بیندازم و این نوشته را به پایان ببرم، و آنهم در مورد "قطب سوم" است که امروز مثل نقل و نبات مورد استفاده همه قرار گرفته است، این تفکر از آنجائی که درک درستی از قدرت دولتی و روابط امپریالیستی ندارد، دولت ایران را یک قطب ارتجاع و امپریالیسم را یک قطب ارتجاعی دیگر قلمداد می کند و بدین خاطر نیز برای مبارزه با این " دو ارتجاع "، که گویا درمقابل هم ایستاده اند، قطب انقلابی را قرار می دهد، در صورتی که این دو در واقع یک قطب ارتجاعی هستند که در مقابل انقلاب توده ها قرار گرفته اند و دعوای آنها که در واقع دعوای امپریالیستها بر سر قدرت سیاسی در ایران است، که در شکل و شمایل دعوای دولت ایران و آمریکا بروز می یابد که دعوای درون طیف سرمایه جهانی است.

به باور من از آنجا که مساله اتحاد نیروهای انقلاب با چگونگی راه انقلاب گره خورده است نیروهای انقلاب تنها در جریان جنگ انقلابی است که بهم نزدیک می شوند و صف متحد خویش را ایجاد می کنند و نه از طریق نزدیکی سازمانهای سیاسی موجود که رابطه ای با جنبش طبقاتی در ایران ندارند. البته این بدین معنی نخواهد بود که اینها نمی توانند اینجا و آنجا اتحادهای مبارزاتی را سازمان دهند، اما این به معنی قطب سوم نیست. در واقع مقوله قطب سوم در ایران اولین بار توسط آقای ذرافشان فرمولبندی شد، که بعدها مورد توجه بسیاری قرار گرفت، بدون اینکه در مورد آن تامل کافی به خرج داده شود. و از اینجا است که احتمال حمله آمریکا به ایران، به جنگ ایران و آمریکا تعبیر می شود، در صورتی که اینجا ایران فقط موضوع جنگ امپریالیستهاست و نه چیز دیگر.

آنچه در بالا آمد بخشی از ایراداتی است که به سخنرانی پالتاکی وارد است و اگر قرار بود که همه ایده های ناب این سخنرانی مورد کنکاش قرار گیرد، حجم بزرگی به این نوشته می داد و از آنجائی که این سخنرانی پراکنده و بدون سیستم و از این شاخه به آن شاخه است، فهم نقد آن نیز کمی مشکل ایجاد می کرد، من سعی خواهم کرد در نوشته های دیگر به نقد دیدگاههای سربداران که هر بار بشکلی بروز می کند، در جای خود برخورد نمایم.

پایان سخن:

متاسفانه جنبش کمونیستی ایران بچنان رفرمیستی دچار شده است که راستش برخورد به همه این نارسائی‌ها از عهده گروه‌ها و عناصر کمونیست بر نمی‌آید، هرروز خرمنی از ایده‌های بی‌ربط انتشار می‌یابند، که حتا خواندن آنها نیز امکانپذیر نیست، سازمان‌گریزی با نام سازمانگری، بی‌بند وباری با نام حزبیت، پاسیفیسم با نام سازماندهی طبقه کارگر و... پیکر آنرا کرخت کرده است، ادعاهای بیشمار درمورد راه انقلاب اساسا کلی و بی‌پایه و بر زهنی‌گرایی متکی بوده و با جذر و مد مبارزات در ایران بالا و پائین می‌رود و دوباره بخواب خرگوشی فرومی رود.

و با کمال تاسف پایه کارنقد جنبش کمونیستی ایران را نیز تحریف نظرات دیگران تشکیل می‌دهد. یا آثار دیگران خوانده نمی‌شود و یا اگرهم خوانده می‌شود بدون هیچگونه محابا چیزی به آنها نسبت داده می‌شود و آنگاه، همین ایده‌ها مورد نقد قرار می‌گیرد و...، اینست روند خنده‌آور مبارزه ایدئولوژیک اکثریت قریب به اتفاق جریان‌های کمونیستی ایران، که سرbedاران نیز از آن مستثنا نیست.

سامان آرام

۲۹/۰۴/۲۰۰۷

Samaram10@yahoo.de

برای دیدن متن سخنرانی به آدرس زیر رجوع کنید:

www.sarbedaran.org